

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال سوم - شماره چهارم - زمستان ۸۹ - شماره پیاپی ۱۰

بررسی دو سبک فکری در حکایت رابعه و بکتاش

(ص ۱۶۶ - ۱۴۳)

شبنم قدیری یگانه^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۲/۲۲

تاریخ پذیرش قطعی: ۸۹/۱۱/۶

چکیده:

در این مقاله برآنیم تا گوشه‌ای از دو دیدگاه فکری را در حکایت رابعه و بکتاش بیان کنیم. داستان مذکور، شرح عشق میان رابعه بنت کعب قزداری به غلام برادرش بکتاش است که همچون اکثر داستانهای عاشقانه به فراق منتهی میگردد و بنابر گمانه‌افکنی شاعرانه عاشق و معشوق در جهان باقی به وصل و پیوند یکدیگر می‌رسند. این حکایت نخست در کتاب الهی‌نامه عطار به رشته نظم کشیده شده و سپس رضا قلیخان هدایت در کتاب گلستان ارم آنرا به تفصیل بیشتری بیان کرده است. در مقدمه ابتدا به بیان معرفی و نگرش شاعران این دو منظومه می‌پردازیم و سپس شرح و بسط ماجرای این عشق پاک و آسمانی را پی می‌گیریم. پس از آن در یک تقسیم‌بندی کلی، درونمایه‌های اندیشگی، جانمایه‌های عقیدتی، گرایش به امور متعارف شعری و برجستگیهای فکری این دو گونه روایت را به اجمال ذکر میکنیم و در یک جمع‌بندی کوتاه سبک دو شاعر را بر اساس میزان و نحوه گرایش هر یک به موضوعات مذکور می‌یابیم.

کلمات کلیدی:

سبک فکری، رابعه و بکتاش، عطار، الهی‌نامه، رضا قلیخان هدایت، گلستان ارم.

۱ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی. shabnam.ghadiri@yahoo.com.

مقدمه:

- معرفی کتاب الهی‌نامه عطار و سبب بیان حکایت رابعه و بکتاش:

منظومه الهی‌نامه اثر محمد فریدالدین عطار نیشابوری (۶۱۸-۵۴۰ ه.ق) است که در بحر هزج سروده شده و حاوی ۷۲۹۲ بیت است. گفتار کتاب با حمد و ثنای خداوند و نعت رسول اکرم و چهار یار وی آغاز میگردد و پس از آن گفتگو با روح انسان کامل با لقب نایب دارالخلافة است که شش فرزند قراردادی وی هر یک خواسته و آرزوی ویژه‌ای دارند.

نخستین فرزند وی نفس است و طالب دختر شاه پریان میباشد. فرزند دوم شیطان نام دارد که خواهان جادوست. سومین پسر وی عقلست که از معقولات سخن به میان می‌آورد و آرزومند جام جم است. چهارمین فرزند علمست و آب حیات می‌طلبد. پنجمین فرزند فقرست و انگشتری سلیمان را می‌جوید. ششمین و آخرین پسر توحید نام دارد و خواهان یک ذاتست و در پی دستیابی به کیمیاست.

گفتگو میان پدر و شش پسر در بیست و دو مقاله بیان شده است.

روح انسان کامل (نفس ناطقه)، خلیفه الهیست که در این کتاب نماد پیر طریقت میباشد و شش پسر، اطوار روح و خواسته‌های دنیوی بشرست. پدر، فرزندان را ارشاد میکند و زیانهای هر یک از این خواسته‌ها را متذکر میشود و درباره هر یک از آنها حکایاتی را نقل میکند تا پسران را متقاعد کند. (بیات ۱۳۸۷: ۲۵ و ۲۶)

حکایت رابعه و بکتاش در مقاله بیست و یکم و شامل چهارصد و بیست و یک بیت و در نصیحت پدر به پسر ششم میباشد که دماغش از هوای کیمیا و عشق کسب آن پرگشته است. پدر، او را از این هوای باطل باز میدارد و عاشق حقیقی را کسی می‌شمارد که نیک و بد خویش را در راه عشق فدا کند و جز عشق ناب به هیچ نیندیشد. وی نشانه‌های عشق کمال یافته را اشک و آتش و خون می‌شمارد و نمونه بارز آنرا در حکایت مذکور به تصویر میکشاند. (ر.ک. الهی‌نامه ابیات ۵۷۲۱-۵۷۱۹)

- معرفی کتاب گلستان ارم و پیش زمینه‌های ورود آن به حکایت رابعه و بکتاش:

منظومه گلستان ارم اثر رضاقلیخان هدایت (۱۲۸۸-۱۲۱۵ ه.ق) شاعر دوره قاجاریه است که در ۲۶۴۲ بیت در بحر هزج و در چهل و چهار باب نگاشته شده است.

نخست شاعر به تبعیت از سنت شاعران بلند مرتبه پارسی‌گوی به توحید و تقدیس ذات پروردگار و نعت پیامبر پرداخته و پس از آن به منقبت شاه اوصیا و اولیا، امیرالمومنین، می‌پردازد. سپس مقدمه‌ای را در صفت عشق و جذبات آن بیان میکند. حکایت رابعه و بکتاش از باب چهاردهم کتاب آغاز میشود و در ۲۳۴۲ بیت به انجام میرسد.

- روایت حکایت رابعه و بکتاش:

امیری عادل به نام کعب در بلخ فرمانروایی میکرد که پسری به نام حارث و دختری به نام رابعه داشت.

رابعه در حسن و ملاحظت و شعر و غزل سرآمد و شهره دوران خویش بود^۱ و پدر، وی را به جان گرامی و عزیز میداشت و هنگام مرگ، او را به برادرش حارث سپرد و درباره او سفارش بسیار کرد.

حارث فرمان پدر را پاس داشت و متعهد شد که در حق خواهر نیکویی و مهربانی را تمام کند. وی پس از تکیه بر سریر سلطنت، سیرت عدل و نیکخویی پدر را دنبال کرد و قدم در راه نگهبانی از رعیت نهاد تا به نیکنامی و خلق نوشیروانی شهره گردد.

در میان کارگزاران بارگاه او غلامی دلارا و ماهوش به نام بکتاش بود.^۲ نخستین تراوش عشق و دلدادگی رابعه به او، آنگاه بود که بکتاش در جشن با شکوهی در نزد شاه ایستاده بود.

گاه در حالیکه از مستی خوی بر چهره داشت، بعنوان ساقی شراب در جامها میریخت و گاه بعنوان مطربی چیره‌دست رباب میزد و با آوازی خوش با آن همنوا میشد. در این هنگام رابعه بر بام قصر آمد تا شور و نشاطی که در باغ بر پا بود را به نظاره ایستد. ناگاه به یک تیر نظر، عشق بکتاش، صید دل وی گردید تا آنجا که راحت و قرار از وی ربود و او را در بستر بیماری افکند.

حارث طبیبان بسیار آورد. همه آنان از درمان وی عاجز شدند و خویش میدانست که داروی دردش در گرو وصال به معشوقست. تا آنگاه که دایه وی، به هزار حيله و چاره‌سازی، حقیقت حال را از وی جويا شد و ماجرای عشق و دلدادگیش را دریافت و خویش را میانجی پیغامهای عاشقانه و سوزناک گرداند.

نخستین نامه رابعه به بکتاش، راز دل خونبار از غم عشق او بود که در آن با سوز و گداز بوصف زیباییها و دلرباییهای معشوق پرداخت و نقشی از صورت خویش را بدان پیوست و دایه به دلالتی عشق، پیام را بر یار محبوب عرضه کرد.

بکتاش چون نقش روی رابعه و لطف بیان و شدت عشق او را در اشعارش دید، دل در گرو مهر او بست و مهر دوستداری او را بر جان زد و دایه را از عشق متقابل خویش آگاه کرد.

روزی بکتاش، رابعه را در دهلیزی دید و بدامنش آویخت تا وی را از جام عشق سیراب گرداند. اما دختر برآشفته، او را عتاب کرد و همچون اویی را وسیله‌ای برای دریافت آن عشق حقیقی و باقی خواند و بکتاش را بر عشق خویش مست‌تر از پیش گرداند.

پس از مدتی در جنگی که میان حارث و سپاهی مهاجم رخ داد، زخمی به سر بکتاش رسید و نزدیک بود که اسیر دشمنان شود که ناگاه غیرت عشق، رابعه را از پرده برون آورد و روبسته و ناشناس بر صف دشمنان تازاند. وی معشوق را رهانید و خویش در گوشه‌ای پنهان گشت.

رابعه که از درد و رنج معشوق غمگین بود، شب هنگام دایه را پیغامبر خویش گرداند و در نامه‌ای بی سرو سامانی و سرنگونی دشمنان وی را خواستار شد و به یاد و نام خویش مرهم درد و بیماری معشوق را فراهم ساخت.

بکتاش نیز درد سر را یکی و درد جان را هزار شمرد و پیراهن خویش را از درازی مدت انتظار کفن خواند و عشق دو چندان خود را بر یار محبوب عرضه کرد.

پس از چندی، رودکی از راهی گذر میکرد و رابعه را در آن راه دید و میان آنان پرسش و پاسخ شاعرانه‌ای درگرفت. وی از فحوای کلام دختر، عشق او را به غلام زیباروی دریافت و پس از حضور در بارگاه امیر سامانی، شعر پخته دختر کعب را ستود و بیخبر از حضور حارث در آنجا، پرده از راز عشق او برداشت.

حارث با شنیدن سخنان رودکی برآشفته و غمی جانکاه سراسر وجودش را فراگرفت و مترصد فرصتی بود که این راز آشکار شود. تا آنگاه که یکی از نزدیکان بکتاش صندوقچه‌ای را که وی پیامهای عاشقانه رابعه را در آن پنهان کرده بود یافت و به طمع آنکه دُرّجی از جواهراتست در آن را گشود و بر حارث خواند. حارث به شدت خشمگین شد و فرمان داد تا بکتاش را در چاهی افکنند و سپس رابعه را به حمامی برد و دستور داد تا

فصّاد، رگ هر دو دستش را قطع کند. سپس در حمام را با خشت و گچ استوار کرد تا آن عاشق دلسوخته در آن گرمخانه زنده به گور شود.

رابعه در حالیکه به خون میغلطید، انگشت را قلم کرد و با خون سرخ خویش وصیّتی بر دیوار حمام نگاشت تا اینکه در فراق یار و جدایی از محبوب جان داد.

چون خبر مرگ رابعه به بکتاش رسید، آتش خشم و انتقام در وجود او شعله ور شد و در فرصتی از چاه گریخت. نخست سر حارث را از تن جدا کرد، سپس خویش را به مزار نگار دلسوخته و عاشق سرباخته رساند.

پیرهن چاک کرد، دشنه‌ای بر جگر نشاند و جان گرامی بر مزار یار پاکباز افکند.

مقایسه دو سبک فکری عطار و رضاقلیخان هدایت در بیان حکایت رابعه و بکتاش:

۱) **بِراعَتِ اسْتِهْلال:** در این صنعت بدیعی، سخنور با الفاظی دلپذیر و اشاراتی لطیف، مقدمه‌ای مناسب حال گوینده و متناسب با مقصود خویش بیان میکند که در آن جوّ کلی کتاب یا موضوع آن تا حدودی آشکار شود. یعنی مقدمه سخن، بر مسائل و مباحثی که در متن بیان میشود دلالت میکند. (دایرة المعارف بزرگ اسلامی ۱۳۸۱: ج ۱۱، ۶۲۸ و شمیسا ۱۳۸۶: ۱۱۵)

آماده‌سازی ذهن مخاطب پیش از نقطه اوج حکایت و فراق رابعه و بکتاش از ترفندهای زیبای اندیشه دو شاعرست.

در بیان عطار تا حدودی سرانجام داستان برای خواننده آشکار میشود. چنانکه عطار در وصف غلام حارث پیش از آنکه ماجرای عاشقانه بکتاش با رابعه مطرح شود چنین میگوید:

به نام آن ماه وش بکتاش بودی	ندانم تا کسی همتاش بودی
به خوبی در جهان اعجوبه‌ای بود	غم عشقش عجب محبوه‌ای بود
مثل بودی به زیبایی جمالش	همه هجران یزک دار وصالش

الهی نامه (۵۷۸۲-۵۷۸۰)

در این ابیات پیش از آغاز ماجرای عشق و سرانجام هجران، خواننده آماده میگردد تا چگونگی داستان را در ذهن خویش تصور کند.

در موارد دیگر پردازش داستان، شاعر همواره مترصد فرصتی است تا خواننده را اندکی به نقطه اوج داستانی نزدیک گرداند و گاه بیتابانه پایان داستان را در قالب عبارات هنرمندانه، اندکی در ذهن خواننده آشکار کند.

آنگونه که غرق در خون گشتن عاشق و معشوق را با عوامل توصیفی و اشارات ظریفی به تصویر میکشاند و در وصف بوستان قصر حارث میگوید:

همه شب می نخفت از عشق، بلبل	طریق خارکش میگفت بر گل
گل از غنچه به صد غنچ و به صد ناز	شکر خنده بسی میکرد آغاز...
صبا همچون زلیخا در دویده	چو یوسف زو گل دامن دریده...
به یک ره ارغوان آغشته در خون	به خونریز آمده بر خویش بیرون...
سر لاله چو در پای اوفتاده	کلاهش را کمر جای اوفتاده

الهی نامه (۵۸۰۶-۵۷۹۶)

هدایت نیز به مقدمه‌چینی پیش از ذکر چگونگی وقوع حکایت، توجه ویژه‌ای داشته است. بعنوان نمونه وی پیش از کشته شدن رابعه بدست حارث به بیان بی‌وفایی امور دنیا و خونریز بودن آن اشاره میکند و زمینه ذهنی خواننده را برای مرگ رابعه فراهم می‌آورد. از طرح فلسفه مرگ و حکایت همیشگی این جهان ناپایدار، خواننده صاحب ذوق سلیم درمی‌یابد که سخن درباره مرگی نابهنگام و دردناکست:

به عالم سر بسر مشت گلی نیست	کزو در مشت او خونین دلی نیست
بجز خون ریختن کاری ندارد	بجز آزار بازاری ندارد

گلستان ارم (۲۲۰۷-۲۲۰۶)

اما وی گاه بگونه ناخوشایندی در بیان اصل داستان شتاب کرده و از ارزش روایت کاسته است. بدان معنا که مستقیم و بی‌پرده، حادثه را پیش از وقوع آن لو میدهد. آنچه‌آنکه در جریان آشنایی حارث با بکتاش و بیان زیباییهای چهره او ماجرای عشقی که در آینده میان او و رابعه رخ میدهد را فاش میسازد:

سهی سروش مگو کز سیم سروی	دل زین العرب آبروی تذر وی
دو چشمانش به هر سو در حرب بود	مگر در جستن زین العرب بود

گلستان ارم (۶۲۶ و ۶۳۱)

در نمونه‌ای دیگر، وی پس از آنکه رابعه، بکتاش را مشاهده میکند و عاشق جمالش می‌گردد، انتهای داستان و نهایت عشق نافرجامش را از زبان وی بیان میکند و ماجرای کشته شدن وی بدست حارث را آشکار می‌گرداند:

زهی دردم که گر پنهان نماند بماند نام زشت و جان نماند...
نهانم گر گُشد این درد جانسوز از آن خوشتر که مر حارث یکی روز...
نهانی مردن از هجران بکتاش از آنم به که تا حارث کند فاش
گلستان ارم (۸۰۰-۷۹۹-۷۹۷)

۲) اجمال و اطناب: عطار شیوه اجمال و اشارت را در تبیین داستانی بکار بسته و خواننده را منتظر ادامه پیکره سازنده کتاب نمی‌گذارد. وی برآنست که بسرعت از سخنش نتیجه‌گیری کند و سبب ذکر حکایت را در پس آن برای مخاطب به رشته نظم در آورد. در بیان او توالی و تسلسل حوادث و اعمال شخصیت‌های حکایت بسرعت اتفاق می‌افتد. شاعر بدون هیچ درنگی سراغ اصل ماجرا می‌رود.

بعنوان نمونه پس از آنکه حارث شعر دختر کعب را از رودکی می‌شنود و متوجه دُرّجی که بکتاش اشعار عاشقانه رابعه را در آن پنهان کرده می‌شود، نقطه اوج داستان بسرعت اتفاق می‌افتد:

دل حارث پراش گشت از آن راز هلاک خواهر خود کرد آغاز
در اول آن غلام خاص را شاه به بند اندر فگند و کرد در چاه
در آخر گفت تا یک خانه حمام بتابد از پی آن سیم اندام
شه آنکه گفت تا از هر دو دستش بزد فصاد رگ اما نبستش
در آن گرمابه کرد آنگاه شاهش فرو بست از گچ و از خشت راهش
بسی فریاد کرد آن سرو آزاد نبودش هیچ مقصودی ز فریاد
الهی نامه (۶۰۷۸-۶۰۷۳)

اما هدایت در لایه‌های نهفته داستان به تفصیل تمامی ایده‌آها، علایق و هدفش را از بیان ابیات به رشته نظم درآورده و با ترفند زیبایی آنرا به پیکره اصلی حکایت، پیوند داده است. وی در مسیر رسیدن به نقطه اوج و حوادث داستانی، خواننده را در استراحتگاهی فرود می‌آورد، اندکی به بیان حواشی می‌پردازد، جزئیات را می‌شکافد و سپس راه نقل حکایت

خویش را پی میگیرد. بعنوان نمونه میتوان بیان حکمت حوادث عالم، نکوهش دنیا، صفات و غلبات عشق، گرفتاری مرغان ارواح در قفس اشباح و فراموش کردن گلشن اصلی را بیان کرد. شاعر برای دستیابی بدین منظور هر بحث را به برجستگی میکشاند، آنرا از تمامی ابعادش میسنجد و بسیار زیرکانه وارد داستان میشود. لذا میتوان گفت که وی اطناب را ابزار بلاغت سخن خویش قرار داده و به شیوه‌ای دلپسند و مؤثر، عواطف و احساسات عاشق و معشوق، حالات چهره و دغدغه‌های روحی و فراق و دوری آنان را در ابیات بسیاری وصف کرده تا تأثیر گذاری سخنش را بر اندیشه مخاطب بیشتر گرداند و او را برانگیزاند. بیشترین جلوه‌گری اطناب در این منظومه، درونگرایی و نقل حدیث نفس عاشقانه است. هرچند که شاعر در ابتدای داستان، بزم و عیش و نوش شاهانه را نیز به طرز شگرفی وصف میکند و دنیای بیرون از اندیشه آدمی را به تصویر میکشاند، لیکن برای ایجاد فضای غم‌انگیز حکایت و القای درد عاشقی به مخاطب، گفتار رابعه و بکتاش را در طول آشنایی و فراق آنان مطرح میکند و با بسط آن خواننده را متأثر میگرداند.

۳) ساختار روایی-تصویری شخصیتها: در طرح داستان، محور و مرکزیت حوادث، بر رفتار، اعمال، اندیشه و احساسات شخصیت اصلی قرار میگیرد و سرنوشت و پایان ماجرای اوست که اهمیت پیدا میکند.

در شعر عطار شخصیتها با روایتگری به خواننده معرفی میشوند و در کل، شعر بیشتر جنبه حرفی و روایی و مستقیم (Direct) دارد. اما تا حدودی در تشبیهات و توصیفات افراد و مکانها به جنبه تصویری و نمایشی، مهیج و هنری (Oblique) نزدیک میشود. آنگونه که در وصف حارث و حالات و چهره غلامانش چنین میگوید:

سر حارث چو خورشیدی خجسته	سلیمان وار در پیشان نشسته
چو جوزا در کمر دست غلامان	به بالا هر یکی سرو خرامان
ستاره صف زده ترکان سرکش	به خدمت کرده هر یک دست در کش
ندیمان سر افراز نکو رای	ز هیبت چشمها افکنده بر پای

الهی نامه (۵۸۱۶-۵۸۱۴)

در بیان هدایت توصیفات زنده و نمایش گونه برجسته تر است. تمامی جلوه‌های چشم افسای ظاهری از نقش و نگارهای شاهانه، آداب و رسوم درباری، توصیف حرکات

و سکنات چاکران و نزدیکان، تمهید محیط و فضا به نحوی تجسم پذیر و ملموس، سیراب کننده عطش زیباپرستی مخاطب می‌گردد و او را بیشتر در جریان حوادث داستانی قرار می‌دهد. بعنوان نمونه وی رابعه را در سوگواری مرگ کعب اینگونه توصیف میکند:

ز گردن در گسسته عقد گوهر بله صد عقد بیش از لؤلؤ تر
ز محنت غنچه اش بی آب گشته زماتم سنبلش بی تاب گشته
به مشک اندوده گویی روی مه را پریشان کرده گیسوی سیه را
نهاده تاج پر یاقوت از سر لباس حاجبان پوشیده در بر
گلستان ارم (۵۶۳-۵۶۰)

۴) جهان بینی فلسفی: جهان بینی، تعبیر و تفسیر انسان از جهانست و به مسئله شناخت، تفکر و تعقل او بستگی دارد. جهان بینی فلسفی متکی به سلسله اصولیست که نخست بدیهی و برای ذهن، انکارناپذیرند و با روش برهان و استدلال پیش می‌روند. ثانیاً عام و در برگیرنده‌اند و از احوال موجود بما هو موجود بحث می‌کنند. (مطهری ۱۳۸۲: ۱۳)

تفکر در وجود و عدم، چرایی خلق عالم و انسان بعنوان برترین وجود در هستی، ناتوانی در فهم اسرار آفرینش، شک و تردید در ناکارآمد بودن عقل انسانی به فهم امور عالم در گفتار عطار جلوه‌گرسست که نمونه آن پس از مرگ کعب بیان گردیده:

به آخر جان شیرین زو جدا شد ندانم تا چرا آمد چرا شد؟...
کمان حق به بازوی بشر نیست کزین آمد شدن کس را خبر نیست
که میدانند که تا بودن به کی داشت کسی کامد چرا رفتن ز پی داشت؟
الهی نامه (۵۷۷۲-۵۷۶۹)

هدایت نیز همواره در جستجوی رویدادهای جهان هستی و پیدا کردن رابطه علیت میان آنهاست و مجهولات ذهنی خویش را تا آنجا که اندیشه مخاطب تاب پویندگی و درک آنها را داشته باشد، مطرح می‌کند.

وی در جریان مرگ کعب بلخی، درشتی زمانه غدار را با پنداره شاعرانه بیان کرده و در فلسفه وجود و عدم آدمی، چگونه زیستن، نشو و نما یافتن و نیستی و مرگ می‌گوید:

بلی خوی جهان پیر اینست که با پرورده او را ظلم و کین است
نخستین خسته ای را پروراند سرش از خاک بر گردون رساند

به ناگه دست بی مهربی برآرد سرش ز افلاک بر خاک اندر آرد
 چو دهقانیست گردون فسونساز که کشت و کشته خود بدرود باز
 نبایستی اگر ز آغاز بودش چه بایستی همی کشت و درودش
 مگر بودن بود بهر نبودن مگر کشتن بود بهر درودن؟
 گلستان ارم (۵۱۲-۵۰۷)

وی به فلسفه آفرینش آدمی با ذکر سبب و بیان آن و تحکیم پایه‌های فکریش اشاره میکند و او را به حکمت، هشیاری و معرفت نسبت به عالم هستی فرا میخواند:

گر از بود تو غفلت بود مقصود ترا خود در عدم غفلت بسی بود
 ترا حکمت اگر آسوده میخواست چو آغازت کنون نابوده میخواست
 همانا بهر هشیاری و رنجست که منزلگاهت این دیر سپنج است
 گلستان ارم (۲۰۹۷-۲۰۹۵)

۵) عشق مجازی پلی بسوی عشق حقیقی: عشق مجازی سیر معنوی و حصول تنبّه و توجّه به حق را در انسان بارور میسازد. وی را از غلایق و دلبستگیهای این جهانی آزاد کرده و تمامی خواسته‌ها و امیال و آرزوهایش را به یک نقطه متمرکز میکند. این ویژگیها سبب میشود که توجه عاشق به معشوق حقیقی بیش از دیگران باشد. زیرا اگر وی از معشوق مجازی خویش دل بر کند، دل بر آستان معشوق حقیقی برده و آن مهر بی متها را بر او می‌افکند. (یثربی ۱۳۷۴: ۳۲)

در باور عطار عشق مجازی دو گونه است: نخست آنکه آدمی را از حق جدا میکند و همان عشق به دنیای بما هو دنیا است که نگرش عرضی هم بدان توان گفت و سخت مورد انکار وی است و دیگر عشقی که پل عبور و قنطرة الحقیقه است که سرانجامش نیل به کمال مطلق میباشد. (بیات ۱۳۸۷: ۱۳۰)

عطار در این حکایت آنگاه که بکتاش در دهلیزی رابعه را میبیند و دست در دامن او میزند، از زبان رابعه عشق به معشوق حقیقی و محبوب ابدی را هدف نهایی عاشق می‌شمارد و عشق مجازی را تنها وسیله‌ای برای وصال و دستیابی بدان سرچشمه لایزال و پرفیض الهی میخواند. وی عشق بی پیوند و اتصال به او را هوای نفس و شهوت میخواند و خطاب به بکتاش میگوید:

ترا آن بس نباشد در زمانه
که تو این کار را باشی بهانه؟
اساسی نیک نهادی ازین کار
به شهوت باری افتادی ازین کار
الهی نامه (۵۹۳۳-۵۹۳۲)

پس از آن وی در ذیل این ماجرا، دفتر تحقیق بوسعید مهنه را می‌گشاید و این نکته را در بیان حال و عشق حقیقی رابعه از زبان او بیان میکند:

چنین گفت او که معلوم چنان شد
که آن معنی که بر لفظش روان شد
زسوز عشق معشوق مجازی
بنگشاید چنان شعری به بازی
نداشت آن شعر با مخلوق کاری
که او را بود با حق روزگاری
کمالی بود در معنی تماش
بهانه آمده در ره غلامش
الهی نامه (۵۹۴۰-۵۹۳۷)

هدایت نیز عشق الهی را در نهاد و سرشت رابعه دانسته و شور و غلیان عشق حقیقی را ذاتی و مادر زاد خوش میدارد. (ر.ک گلستان ارم، ابیات ۳۵۷-۳۵۵) وی به تبع عطار عشقی که در وجود رابعه پدید آمد را جلوه‌ای از آن حقیقت مطلق لم یزلی میخواند و بکتاش را مجازی برای ظهور و بروز آن عشق حقیقی متصور میشود. لذا در بیان حال رابعه میگوید:

به ظاهر گر رخ بکتاش میدید
ولی زان نقش در نقاش میدید
از آن مظهر ظهور معرفت یافت
تجلیهای آثار و صفت یافت
از آن صورت به بی صورت چو ره داشت
برای منزل، آن ره را نگهداشت
مجاز آری حقیقت را پل آمد
کزان پل کس سوی مقصد خرامد
گلستان ارم (۱۵۱۵-۱۵۱۲)

در روایت وی نیز عشقبازی رابعه با خداوند بواسطه عشق زمینی او مطرح میگردد و شهوت و صورت پرستی بکتاش از سوی دختر عاشق نکوهش میشود:

مرا با پرده در افتاد کاری
تواندر این میان، خود پرده داری
مرا دل با خداوند یگانه
تواندر این میان هستی بهانه
گلستان ارم (۱۵۳۲-۱۵۳۱)

وی برآنست که خداوند اصل وجودی تمامی موجوداتست و اوست که به آنان معنا میبخشد. لذا مخلوقات جدای او خیال و پندار و اعتباری بیش نیستند.

عدم را با وجود آخر چه سوداست تو باشی و تو بودی بی کم و کاست
 تو جاذب بوده آنجا هم تو مجذوب تو طالب بوده اینجا هم تو مطلوب
 توئی گر در میان ور در کرانه من و او جمله پندار و بهانه
 گلستان ارم (۲۴۵۵-۲۴۵۳)

۶) آرمانگرایی و ساختار مدینه فاضله: آرمانشهر (utopia) نمادی از یک واقعیت آرمانی بدون کاستی و حقیقتی دست نیافتنی است.

در متون دینی، اساطیری و حماسه‌های بشری از جامعه آرمانی این جهانی بسیار یاد شده و چنین اندیشه‌ای پژوهاک آرزوی انسان برای دستیابی به کمال و رستگاری بوده است. رؤیای به زیستن، دوری از نامردمی و دغدغه ظلم و بی‌عدالتی، عطار را نیز بر آن میدارد که بهشت زمینی و آرمانشهری لبریز از عدل و داد و تمامی امکانات مطلوب برای زندگی در این جهان را در قالب حکومت کعب بلخی به تصویر کشاند تا انسان هراسناک و رویگردان از رنج عالم بیرون را اندکی آرامش بخشد و او را به عالم رؤیاگون ذهن خویش دلبسته سازد. لذا مشخصات حاکم آرمانشهر و تحقق بهشت این جهانی را بطور آشکاری در برابر دیدگان ما می‌کشاید و مفهوم مدینه فاضله را اینگونه بیان میکند:

امیری سخت عالی رای بودی که اندر حد بلخش جای بودی
 به عدل و داد امیری پاک‌دین بود که حد ملک او داور زمین بود...
 ز رایش فیض و فر شمس و قمر را ز جودش نام و نان اهل هنر را
 ز عدلش میش و گرگ اندر حوالی به هم گرگ آشتی کردند حالی...
 ز رحمت گر گنه بودی جهانی ز خاطر محو کردی در زمانی...
 ز حلمش کوه بر جای اوفتاده زمین چون خاک بر پای اوفتاده...
 ز خلُقش مشک در دنیا دمیده ز دنیا نیز بر عقبی رسیده
 الهی نامه (۵۷۳۷-۵۷۳۳)

در ابیات مذکور کلمات پاک دین و کعبه دین نماینده این مطلبست که عطار یکی از ملزومات تشکیل نیک شهر خویش را حاکم دین مدار می‌شمارد و سایر واژه‌ها و معانی شعری مانند رأی عالی، بخشش، عدل، عفو و رحمت، حلم و خویشنداری،

حسن خلق، نواختن رعیت و مبارزه با ظلم و بی عدالتی، دین‌گرایی و طرفداری از مذهب و شریعت را در آرمانشهر شاعر روشن می‌سازد.

هدایت نیز در وصف پادشاهی کعب، تنها در سه بیت فضاهای خوشبختی آن دیار را یاد کرده که چندان هم از برجستگی و مبالغه خاصی برخوردار نیست:

ممالک در پناهش بی کم و کاست ز شمشیر کج او پشت دین راست...
رعیت را نجات از رنج دادی بهای دسترنجی گنج دادی
سپه را خدمتی کردی بهانه به پادشش تهی کردی خزانه
گلستان ارم (۲۷۹-۲۸۷-۲۸۸)

وی تنها در یک بیت دینگرایی پادشاه بلخ را مطرح کرده و بیشتر جنبه بزم و عیش و عشرت شاهانه را در توصیف فضای حکومت مبنا قرار داده است. آنچه‌آنکه در ابیات ذیل تفریحات و خوشگذرانیهای کعب را چنین می‌خوانیم:

بهارانش پی راحتی گزینی در آن سرحد بدی صحرا نشینی
ازین منزل به آن منزل خُرامش وزان صحرا به آن صحرا مُقامش
همه کارش شکار باده و جام به آئینی که بودی رسم بهرام...
به صحرا و به کاخ خویش با جیش گهی نخجیر می‌کردی گهی عیش
مدامش کار نای و نوش بودی گهی سرمست و گه مدهوش بودی
دل خود را به عشرت شاد میداشت ز هر بند غمی آزاد میداشت
گلستان ارم (۲۸۴-۲۹۱)

مقایسه این دو گونه توصیف از حاکمان دو روایت شعری نشان‌دهنده این نکته است که عطار مشخصه نیکوی پادشاهان را در عدالت، دادخواهی و نیکخویی می‌خواند اما هدایت، خوشگذرانی، عیاشی، شادخواری و تفریحات پوچ و ناپایدار این جهانی را لازمه حکمرانی می‌شمارد.

۷) حاکمیت قضا و قدر: در تفکر عطار، انسان در چنگال قهر و اسارت قضا و قدر است و عقل و خرد، قدرت تصمیم‌گیری و انتخاب، عمل، قضاوت، فهم و اندیشه او از پیش در یک نظام قطعی لایتغیر ثبت شده است.

وی قضای محتوم و حکم ازلی را در آغاز عشق رابعه و بکتاش بیان میکند که حارث دادگر و دین پرور را به بدنامی و خباثت و سنگدلی میرساند. از دیدگاه او تنها گشتاگشت و انقلابات دهرست که وی را بکشتن خواهر وامیدارد و او در این میانه بازیچه‌ای بیش نیست. به خوبی و نیاز و نیکنامی چو جان میداشت خواهر را گرامی کنون بشنو که این گردنده پرگار زبهر او چه بازی کرد بر کار الهی نامه (۵۷۷۷ و ۵۷۷۸)

در بیان هدایت نیز دنیا مقهور و مجذوب نظامات و قوانینی است که اراده فرد در آن تغییری نمیتواند داد زیرا خداوند، حوادث عالم را معین فرموده و جهان طبق خاصیت ذاتی خود رفتار میکند. لذا وی نیز تأثیر قضا و قدر را پس از سفارش کعب به حارث در عدل و داد و سرپرستی از رابعه بیان میکند. و برآنست که حارث در روند اتفاقات و حوادث پس از کعب بی اختیار بوده و تنها قسمت و تقدیر، وی را بدین راه کشانده است.

بکردش چون به فرزند گرامی سفارش کرد یاران را تمامی ازین غافل که با او دور گردون چه بازی آورد از پرده بیرون گلستان ارم (۴۸۰ و ۴۸۱)

وی در ذکر احوال امور دنیایی و عالم پر فسون و نیرنگباز بر این باورست که آدمی در چنگال جبر و قهر حکمش اسیر است و قدرت تصمیم بر سرنوشتش را ندارد.

چو اندر قید حکم او اسیریم چه سازیم از نه حکمش درپذیریم
چو با دستان او بیدست و پائیم چه بتوان کرد از دستی گشائیم؟
گلستان ارم (۲۲۱۳ و ۲۲۱۴)

۸) اغراق و مبالغه در توصیف: در سراسر پهنه ادب پارسی، این خصیصه در جهت آرمانی جلوه دادن هر پدیده در عالم واقع بکار رفته و محققان این عرصه آنرا به انگیزه زیباآفرینی شاعران و دل‌بستگی به آرایشهای سخن تعبیر کرده‌اند. در این مجال نیز میتوان گفت که از ویژگیهای بارز شعر عطار نیز مبالغه در توصیف چهره اشخاص، حسن خلق و برتری روحست.

در بیان وی ظاهر آدمیان بسیار زیباتر، ظریفتر، با نشاط‌تر و باطن آنان از لحاظ لطافت روح، واکنشها، احساسات و احوال نفسانی بسیار حادث‌تر و پرآب و تاب‌تر از واقع‌نشان داده میشود.

برای نمونه میتوان وصف جمال و کمال رابعه را از دیدگاه او بیان کرد:

جمالش ملک خوبان جهان داشت	به خوبی در جهان او بود کان داشت
خرد در پیش او دیوانه بودی	به خوبی در جهان افسانه بودی
کسی کو نام او بردی بجایی	شدی هر ذره ای یوسف نمایی
مه نو چون بدیدی ز آسمانش	زدی چون مشک زانو هر زمانش...
سر زلفش چو بر خاک اوفتادی	ازو پیچی بر افلاک اوفتادی...
فلک گر گوی سیمیش بدیدی	چو گویی بی سر و بن میدویدی

الهی نامه (۵۷۴۳-۵۷۵۶)

همچنین وی در وصف چهره زیبای بکتاش میگوید:

اگر عکس رخش گشتی پدیدار	به جنبش آمدی صورت ز دیوار...
لبش خط داده عمر جاودان را	که آن لب بود، آب خضر، جان را...
چو یوسف بود گویی در نکویی	خود از گوی زنخدانش چه گویی؟

الهی نامه (۵۷۹۳-۵۷۹۱-۵۷۸۳)

نیز حال بکتاش را پس از دیدن عکس رخ رابعه چنین وصف میکند:

چنان بی روی او روی جهان دید	که گفستی نه زمین نه آسمان دید
چو گویی بی سر و بی پای و مضطر	کله در پای کرده کفش در سر

الهی نامه (۵۹۰۲ و ۵۹۰۳)

هدایت نیز مبالغه در توصیف را به اوج میرساند اما هماهنگی لفظ و حسن تشبیه به قدریست که هرگز اغراق و مبالغه شاعر را ناخوشایند جلوه نمیدهد. بعنوان نمونه وی زیبایی جمال رابعه را در بدو تولد چنین به تصویر میکشد:

رخي چون سرخ گل زلفی چو سنبل	کجا گلزار را این سنبل و گل؟
میان چون موی و خود از موی نیمی	دهان چون نقطه و از نقطه نیمی

گلستان ارم (۳۱۵ و ۳۱۶)

وی چهره بکتاش را از نظرگاه رابعه اینگونه مینماید:

ملائک منظری در بی قرینی سـراپا دلـبری و نـازنـینی...
 لبی چون لعل و دندانی چو پروین سر زلفی همه تاب و همه چین...
 میانی همچو موی و بر میان نیز مرصع دشنه ای چون غمزه خونریز
 گلستان ارم (۷۱۲-۷۰۸-۷۰۴)

۹) کاربرد سنتهای شعری: استفاده از سنن شعری در هر دو منظومه نماینده توجه دقیق و باریک بینانه دو شاعر به زیباییها و ظرافتهای شعر پارسی است که نمونه‌هایی از اینگونه شباهتهای مشترک ادبی را بیان میکنیم:

۹-۱) عاشق شدن در یک نگاه: در بیان عطار آنگاه که رابعه از کنگره‌های قصر به بکتاش نظر می‌افکند، آتش عشق در وجودش شعله ور میگردد و زار و بیمار درد عاشقی میشود:

بدان خوبی چو دختر روی او دید جهان را وقف یک یک موی او دید
 در آمد آتشی از عشق زودش به غارت برد کلی هر چه بودش...
 چنان از یک نظر در دام او شد که شب خواب و به روز آرام او شد
 الهی نامه (۵۸۳۵-۵۸۳۰-۵۸۲۹)

هدایت مسئله عاشق شدن در یک نگاه را مستقیم و آشکارا بیان نکرده و تنها به توصیف حالات رابعه در دیدن بکتاش پرداخته و میگوید:

بر آمد خسرو عشق از کمینگاه به غارت برد عقل و هوش آن ماه
 دو چشمش محو و دل در شور مستی نه از پا و سر آگه نه ز هستی
 گلستان ارم (۷۲۹ و ۷۳۰)

۹-۲) عاشق شدن با دیدن عکس رخ یار: بنابر روایت عطار، بکتاش بیدرنگ پس از دیدن عکس رخ رابعه دل میبازد و نادیده عاشق چهره منقوش در ذیل نامه میگردد:

چو نقش او بدید و شعر برخواند ز لطف طبع و نقش او عجب ماند
 به یک ساعت دل از دستش برون شد چو عشق آمد دلش از غصه خون شد
 نهنگ عشق در حالش زیون کرد کنار و دامنش دریای خون کرد
 الهی نامه (۵۹۰۱-۵۸۹۹)

هدایت در این زمینه پیرنگ حکایت را قویتر کرده و پیش زمینه ذهنی را برای خواننده مهیا میکند. وی در جریان عشق بکتاش پس از دیدن عکس رابعه، او را یاری خوانده که مدت‌ها در خواب میدیده و همواره در پی یافتن نشانی از وجود گرانبهایش بوده تا آرامبخش دلش گردد. لذا تصویر ذهنی و خوابهایش با نقش دلدار یکسان افتاده و عشق و دلدادگی را در او شعله‌ور گردانده است.

پری پیکرز دیبا پرده برداشت بدان پیکر همی لختی نظر داشت
به خاطر آمدش روئی که در خواب نمودند و ربودند از دلش تاب
چو چشم افتاد بر چشمان مستش زیبا افتاد و رفت از کار دستش
گلستان ارم (۹۷۰-۹۶۸)

۳-۹) بیتابی و بیماری عاشق در فراق معشوق و عجز طبیبان از درمان: عطار سوز و گداز عاشقی را در وجود رابعه دردی خوانده که طبیبان از علاج آن درماندند:

همه شب خونفشان و نوحه گر بود چو شمعش هر نفس سوزی دگر بود...
علی الجمله ز دست رنج و تیمار چنان ماهی به سالی گشت بیمار
طیب آورد حارث سود کی داشت که آن بت درد بیدرمان ز وی داشت
الهی نامه (۵۸۴۰ و ۵۸۳۹ و ۵۸۳۷)

هدایت عشق رابعه و بیتابی و بیماری وی را به تفصیل بیشتری بیان کرده و تمامی حالات و درد عشق وی را اینگونه به تصویر کشیده است:

هم آخر رفت از کار آن نگارین شبش بر بستر آمد سر به بالین
به حارث آگهی آمد از اینکار که شد از چشم بد آن ماه بیمار...
دوا کردند او را قرب سالی به هر مه بدر او شد چون هلالی
طیبیان از مداوا باز گشتند به عجز و گمراهی دمساز گشتند
گلستان ارم (۸۳۱ و ۸۳۲-۸۲۳ و ۸۲۴)

همچنین در روایت وی بکتاش پس از مشاهده تصویر زیبای رابعه به درد عاشقی گرفتار میشود و بیمار و رنگ پریده و دلفسرده میگردد. حارث طبیبان بسیاری را به معاینه وی میفرستد و آنان درد دل بکتاش را درد ظاهر میندازند و گلاب و قند را بهبود بخش پیکر ناتوان و رخ زرد وی میدانند و در نهایت از علاج او درمیمانند:

رخ‌ی از تاب غم رنگش شکسته
 اشارت رفت با دانا طیبش
 طبییان گرد آن مه جمع گشتند
 که ای درمان دلها چیست دردت
 به پاسخ گفت با شیرین زبانی
 ز درد دل دوایی چند گفتند
 بسی از خنده های ناز بسته
 که آگه کرد از درد حییش
 چو پروانه به گرد شمع گشتند
 بدین گرمی چه باید آه سردت؟
 که باشد در دلم درد نهانی...
 علاجش را گلاب و قند گفتند
 گلستان ارم (۱۰۳۵ و ۱۰۳۱-۱۰۲۵)

۹-۴) دایه و کنیز رابط میان عاشق و معشوق میگردد: در بیان عطار، دایه رابعه تنها بعنوان نامه رسان و پیغامبر عاشق و حيله‌ساز و نیرنگ بازست اما حيله‌هایی که بکار بسته تا رابعه لب به سخن عاشقی خویش گشاید بیان نشده است.

درون پرده دختر دایه ای داشت
 که در حیلت گری سرمایه ای داشت
 به صد حیلت از آن مهروی درخواست
 که ای دختر چه افتادت بگو راست
 الهی نامه (۵۸۴۲ و ۵۸۴۳)

وی تنها سؤال می‌پرسد و علت را جویا میشود اما خود در تشخیص مشکل صاحب‌نظر نیست. اما هدایت در حدود سی بیت نقش دایه رابعه، حيله‌هایی را که بکار گرفته تا وی لب به سخن گشاید و عشق به یارش را فاش سازد، بیان کرده است. او را همچون مادری مهربان و دلسوز از زبان رابعه توصیف میکند زیرا همو بود که درد بی‌درمان وی که طبییان از علاجش عاجز شده بودند را درمان کرد. خود صاحب‌نظرست و قدرت تشخیص دارد. چنانکه در بیماری رابعه میگوید:

به دل گفتا که گر شه ور گدائیست
 به عالم بهر هررددی دوائیست
 مگر عشق است درد این سمندر
 که هر روزش مرض گردد فزوتتر
 گلستان ارم (۸۳۷ و ۸۳۸)

پس از آن بر پایه نظر خویش بر بیماری عشق، دل و جان رابعه را بسوی دلدار میکشاند تا وی به درد خویش معترف گردد:

ره افسانه گویی پیش بگرفت
 حدیث از عشقهای خویش بگرفت

زهر جا نکته های آشنا گفت سخن از عشق و از مهر و وفا گفت
گلستان ارم (۸۴۰ و ۸۴۱)

سپس عاشق کردن بکتاش را به قدرت نیرنگ سازی خویش میسر می‌شمارد:
کنم چندان فسونسازی بکارش که در عشقت کنم بی اختیارش
گلستان ارم (۸۹۰)

۵-۹) نامه نگاری عاشق و معشوق: در نقل عطار، رابعه نخستین اظهار علاقه و عشقش را از طریق نامه به بکتاش بیان می‌کند:

بگفت این و نکونامی رها کرد یکی نامه به خون دل ادا کرد
الا ای غائب حاضر کجائی نه در چشم منی آخر کجائی؟
بیا و چشم دل را میهمان کن و گرنه تیغ گیر و قصد جان کن
الهی نامه (۵۸۸۴-۵۸۸۲)

در روایت هدایت، رابعه نخستین پیام‌هایش را بصورت شفاهی و از طریق دایه خویش آغاز می‌کند و این سنت عاشقانه از سوی بکتاش آغاز می‌گردد و او در نامه‌اش چنین مینویسد:

نه دیداری، نه گفتاری نه کامی ندارم دسترس غیر از پیامی...
چو حاصل نی نگاهی و کلامی چه کم آخر ز مکتوب و سلامی
چونتوان دید رویش گاه گاهی چه کم از نامه ای گر ماه ماهی
گلستان ارم (۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۴۵)

۶-۹) عاشق جان خویش را در برابر معشوق فدا می‌کند و آنرا تحفه‌ای بی ارزش در برابر وی می‌شمارد: عطار از زبان رابعه داروی درد عاشقی و بیقراری عاشق زار و پریشان حال را در فدا کردن جان خویش برای معشوق دانسته و خطاب به بکتاش می‌گوید:

به نقد از نعمت ملک جهانی نمی بینم کنون جز نیم جانی
چرا این نیم جان در تو نیازم که من بی تو ز صد جان بی نیازم
الهی نامه (۵۸۸۶ و ۵۸۸۷)

هدایت نیز این سنت ادبی را طی راز گفتن بکتاش با تصویر یار خویش بیان کرده و می‌گوید:
بدین صورت اگر جان بر فشانم عجب نبود که آمد به ز جانم
گلستان ارم (۹۸۱)

۷-۹) قدرت ماورای تصوّر عشق و غیرتمندی عاشق: رابعه در جنگ حارث با سپاهیان دشمن بطور ناشناسی حاضر میشود و دورادور مراقب جان بکتاش است. آنگاه که بکتاش زخمی میشود و نزدیکست که در دست دشمنان گرفتار آید، وی چون مردان قدرتمند جنگی رجزی میخواند، بر دشمنان میتازد، تنی چند از آنان را به کام مرگ میکشاند و بکتاش را از میان معرکه بدر میبرد:

بتازم رخش و بگشایم در فصل که من در رزم، رستم رستم از اصل
 بگفت این و چو مردان درشت او از آن مردان تنی را ده بکشت او
 بر بکتاش آمد تیغ در کف وز آنجا بر گرفتش برد با صف
 الهی نامه (۵۹۸۶-۵۹۸۴)

در روایت هدایت، رابعه در هنگام زخمی شدن بکتاش در صحنه جنگ حضور ندارد و پس از آنکه محبوبش در بستر بیماری می افتد، روی پوشیده به میدان میرود و با قدرت و غیرتمندی عشقش بر دشمن میتازد و از تازندگان بر معشوق انتقام میگیرد:

ز تاب عشق و یاد زخم بکتاش مهیا گشت بهر کین و پرخاش...
 به قلب دشمنان بر حمله آورد کمان گویا به قلب دوستان کرد
 کدامین تن که از جانش نپرداخت کدامین سر که بر خاکش نینداخت
 گلستان ارم (۱۶۴۷-۱۶۴۴)

و پس از آن در بیان غیرتمندی خویش بر جان معشوق و دلریش شدن در ریش فرقتش، به از جان گذشتگی عاشق صادق اشاره میکند و در نامه‌ای به یار محبوبش چنین مینویسد:

چو بر فرق تو تیغ کین اثر کرد همان ساعت دل ما را خبیر کرد
 ز غیرت ترک نام و ننگ کردم شدم با دشمنانت جنگ کردم
 گلستان ارم (۱۸۴۳-۱۸۴۲)

۸-۹) زن اسیر دام غیرت مردانست: سنت ادبی و عرفی در ادب کلاسیک اینگونه حکم میکند که زن حق هیچگونه اظهار نظر و آزادیهای خاص انسانی را ندارد. چنانکه در بیان عطار، رابعه ساکن خانه پدری و در دام غیرت برادر گرفتارست.

این مسئله در نقل هدایت از حکایت رابعه و بکتاش تا حدودی متفاوتست. وی از این سنت ادبی به نوگرایی ذهنی خویش گریزی زده و با اندیشه شاعرانه به زن آزادیهایی فراتر از فضای جامعه و دیدگاههای آن زمان داده است.

او برای برجسته کردن شأن و بزرگی مقام رابعه بوصف ویژگیهای خاص او پرداخته و از بیان خاصگیان حرم، او را لایق داشتن قصری جداگانه می‌شمارد:

به شه اهل حرم گفتند ز اخلاص که او را ساخت باید خانه ای خاص

گلستان ارم (۳۶۲-۳۶۰)

پس از آن هدایت در روایت خویش به تفصیل، مراحل ساخت قصر و زیباییهای آنرا بیان میکند.

نتیجه:

در این جستار به بررسی وجوه ساختاری در سبک عطار و رضاقلیخان هدایت در نقل حکایت رابعه و بکتاش پرداختیم و بطور مختصر برجستگیهای اندیشه دو شاعر را بررسی کردیم و بدین نتیجه رسیدیم که در زمینه‌های مورد بحث گاه عطار و گاه هدایت به برتریهایی دست یافته اند. در یک جمع‌بندی کلی میتوان گفت:

- عطار در زمینه‌چینی و براعت استهلال زیرکانه‌تر و دقیق‌تر وارد بحث شده و تنها به اشاره‌هایی در خفا به بیان ماجرای عشق و سرانجام هجران می‌پردازد. اما هدایت در مواردی بوضوح ساختار کلی حکایت را آشکار می‌سازد و خواننده ناآگاه از حوادث داستان را یکباره متوجه نقطه آغاز و انجام می‌سازد.

- عطار به بیان اصل داستان پرداخته و به جزئیات کمتر اشاره کرده است. در سبک گفتار او توالی و تسلسل حوادث حکایت بسرعت اتفاق می‌افتد. لذا میتوان شیوه اجمال و اشارت را در تبیین پیکره داستانگویی وی مشاهده کرد.

- اغراق و مبالغه در توصیف در هر دو شعر بعنوان ویژگی ثابت و انکارناپذیر به وضوح دیده میشود. اما مبالغات هدایت برای خواننده امروز آشناتر و محسوس‌تر است و عطار در توصیفات خویش از جنبه فرا حسی بیشتری بهره جسته است. لیکن نمیتوان این تفاوتها را بعنوان ویژگی سبکی این دو اثر به شمار آورد زیرا هر دو شاعر کم و بیش از این مشخصه بیانی بهره جسته‌اند.

- اندیشه عطار در بیان مسائل فلسفی، تنها چرایی و علت حوادث است. اما هدایت در کنار این تفکر، غم و اندوه آدمی در این جهان و در رابطه با سبب هستی و فلسفه آفرینش را مطرح می‌سازد. مضامینی که وی در اشعار خود می‌پروراند، مضامینی هستند که در جان هر انسانی که اندک خرد و تمیزی دارد، دغدغه ایجاد میکند و به نوعی میتوان گفت وی به هنگام تفکر درباره سرنوشت خود و دنیای پیرامونش سؤال میکند و آنجا که پاسخ قانع‌کننده‌ای نمی‌یابد درونش غلغله بر پا میشود و او را در غم و اندوه فرو میبرد.

- در گفتار هر دو شاعر عشق مجازی بعنوان پلی برای رسیدن به معشوق حقیقی بیان شده است. عطار این موضوع را به سبب بافت اجمالی سخنش به اختصار بیان کرده اما هدایت این بحث را با شرح و بسط بیشتری مطرح کرده و عشق حقیقی را از کودکی در وجود رابعه نهادینه خوانده است.

- تصویر آرمانشهر در بیان عطار فراگیرترست و خواننده را بیشتر به یاد بهشت زمینی می‌اندازد. تحقق عدالت، دستیابی به حقیقت، مفاهیم خیر و شر، برابری و برادری، مفاهیم عقلانی، شیوه‌های رستگاری آدمی، مشخصات حاکم دادگر و نیک رأی مدینه فاضله، گویای اندیشه آرمانگرایی وی است، تا خواننده را به کمال مطلوب رهنمون سازد.

ابیات او بوضوح نماینده این مطلبست که او اندیشه به زیستی در سایه سار عمل به احکام دینی را به عمد در حکایت قرار داده است. اما هدایت، تنها اندکی از فضای آرامش و آسایش ساکنان دیار کعب بلخی سخن رانده و به سرعت موضوع را به بزم و عیش شاهانه کشانده است.

- حاکمیت قضا و قدر در اندیشه هدایت پررنگترست و دائماً جبر و اسارت انسان در زندان دنیا و نظامی لایتغیر و قطعی بیان گردیده. این قطعیت حوادث عالم در شعر عطار به شکل محو و نیم رنگ جلوه کرده و شاعر تنها در دو بیت از این حکایت به اثبات این ذهنیت پرداخته است.

- سنتهای رایج در داستانهای ادب پارسی کم و بیش در هر دو روایت به نمایش در آمده و خواننده را به مطابقت ذهنی با نمونه‌های ادبی دیگر وامیدارد.

پی‌نوشتها:

- ۱- رابعه نخستین زن شاعر در ادبیات پارسی است که مفهوم عشق را با پاکدامنی و نظر به معشوق حقیقی به اوج رسانده.
- ۲- در نقل هدایت، بکتاش سرهنگ زاده‌ایست که روزی حارث از راه شکار بر سرایش وارد میشود و شیفته چهره زیبا و دلپسند وی میگردد و او را به همدمی خویش به قصر فرا میخواند.
- ۳- لقب رابعه و به معنای نیکوی عربست.
- ۴- موارد دیگر اندیشه فلسفی هدایت: ر.ک. گلستان ارم ایبات (۴۳۸-۴۳۶)، (۵۲۵-۵۲۱)، (۱۳۷۱ و ۱۳۷۲).
- ۵- ریشه واژه (utopia) از دو واژه یونانی (ou) بمعنای نه و (topos) بمعنای مکانست که بر روی هم (outopos) بمعنای ناکجاآباد میباشد و نامی طنز آمیز برای آرمانشهرست. (روویون ۱۳۸۵: ۱۰)
- ۶- مرز و قلمرو فرمانروایی او را ناحیه زمین داور تشکیل میداد که ناحیه ای میان غور و سجستان بوده است.

Archive of SID

فهرست منابع:

- ۱- بیات، محمد حسین (۱۳۸۷)، ارتباط افکار مولوی و عطار، چاپ اول، تهران: دانشگاه علامه طباطبائی.
- ۲- دایرة المعارف بزرگ اسلامی (۱۳۸۱)، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، چاپ اول، تهران، سازمان انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۳- روویون، فردریک (۱۳۸۵)، آرمانشهر در تاریخ اندیشه غرب، ترجمه عباس باقری، چاپ اول، تهران: نی.
- ۴- شمیسا، سیروس (۱۳۸۶)، نگاهی تازه به بدیع، چاپ دوم از ویرایش سوم، تهران: میترا.
- ۵- عطار نیشابوری، فریدالدین (۱۳۸۷)، الهی نامه، تصحیح و شرح محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران: سخن.
- ۶- مطهری، مرتضی (۱۳۸۲)، مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، جهان بینی توحیدی، چاپ شانزدهم، تهران: صدرا.
- ۷- هدایت، رضاقلیخان (۱۳۸۱)، گلستان ارم، تصحیح بهروز محمودی بختیاری، چاپ اول، تهران: عطائی.
- ۸- یشربی، یحیی (۱۳۷۴)، فلسفه عرفان، چاپ اول، تهران، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.